

زهریات
و تطور آن در عصر عباسی
اثر: دکتر فرهاد دیوسالار
عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی
(از ص ۱۷۹ تا ۱۹۶)

چکیده:

منظور از زهریات گل سروده‌های شعرای طبیعت سرا، و یا توصیفی که شاعران راجع به گل، شکوفه، درخت، باغ و غیره و به طور کلی طبیعت سبز دارند. با این تفصیل زهریات فنی جدید در شعر عربی نیست، بلکه از دیرباز در اشعار شاعران وجود داشته است به خصوص در خمریات.

شاعران جاهلی به طبیعت و سرسبزی آن با دیدی مادی می‌نگرند نه با عاطفه و احساس معنوی؛ چراکه زندگی آنان به شتر و زندگی شتر به گیاه و سبزه بستگی دارد. و احیاناً از آن برای تشبیه استفاده می‌کردند. و شاعر اموی شعرش تقلید از شعر جاهلی است. ولی وصف عباسی تحت تأثیر زندگی و تمدن شهر نشینی بسیار، لطیف و دلنشین می‌باشد. و اشعار آنها در این زمینه همانند موزه‌ای با هماهنگی کامل است که تابلوهای زیبا با شکلها و رنگهای مختلف هنرنمایی می‌کند، اما زیر بنای زهریات (وردیات - روضیات) در عصر اول عباسی با آمدن شعرایی چون بحتری، ابن الرومی و ابن المعتز و غیره شکل یافت و در قرن چهارم که اوج شکوفایی آن می‌باشد با آمدن شعرایی چون متنبی، صنوبری، سری رفاء، گشاجم و غیره فنی مستقل؛ زیر بنای کار متأخران در این زمینه گشت.

واژه‌های کلیدی: زهریات، توصیف، صور خیال، عصر عباسی.

مقدمه

طبیعتی که در برابر انسان و در منظر چشم او هر روز جلوه گر است، مملو از حکمت و سرشار از نشانه‌هاست و نمونه‌های جالب زیادی از پدیده‌های طبیعت است که هر انسانی را به اندیشه و تعقل دعوت و به حکمت فرا می‌خواند، و هر انسانی به خصوص شاعر را به واکنشهای زیبایی شناختی وامی‌دارد؛ چرا که نگاهش به زیبایی و سرسبزی طبیعت نسبت به دیگران، تفاوت اساسی دارد. و در برخورد با آن از پنجره عواطف و حال و هوای دلش و با توجه به قوه خیال خود دنیای درونش را به تصویر می‌کشاند و از زیبایی پدیده‌های طبیعت کمک می‌گیرد تا از خلال آنها حلاوت و تابش موسیقی دل‌انگیز وجودش را که در زبان خود احساس می‌کند و با روح او پیوند خورده به دیگران بچشاند.

قرآن هم استادانه و زیبا به توصیف مناظر زیبای طبیعت پرداخته، و کیفیت عرضه داشتن مضمون و درون مایه تابلوهای نمایشگاه‌های طبیعی از اعجاز قرآن می‌باشد. اما هدف قرآن از بیان طبیعت: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا...» (الانعام، آیه ۹۹)

می‌فرماید: «فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا» لفظ خضر و سرسبزی از یک طرف شادابی به ارمغان می‌آورد؛ چشم را جلا و تازگی می‌بخشد، و از طرف دیگر برای اعصاب آرام بخش می‌باشد، از طرف دیگر هم حس انسانی از طبیعت و سرسبزی هیچ‌گاه ملول نمی‌شود بلکه در هر حالتی از آن احساس آرامش و راحتی می‌کند و این همان تأثر وجدانی انسان از حس زیبایی‌شناسی، و اولین چیزی است که با ذکر گل و گیاه و سبزه قبل از هر چیز دیگر به ذهن انسان خطور می‌کند.

توصیف یکی از مهمترین و کارسازترین شگردهای اثر ادبی بوده و نوع کاربرد آن هم بسیار مفید و مؤثر می‌باشد و کمتر کسی است که در گفتار، نوشتار خود از آن بهره نبرده باشد و شاید بتوان گفت کسی که از آن بهتر و روانتر بتواند استفاده بهینه

کند، معیاری برای موفقیت و برتری آثار ادبی به دست آورده است. فن توصیف ملازم طبیعت نفس انسانی است. حتی انسان ابتدائی غارنشین هم پدیده‌های طبیعت را با رسوم و علامات بر دیواره غارها رسم و جهان اطرافش را با مقابله و تشابه کشف می‌کرد. مثلاً متوجه می‌شد که جای پای اسب و شتر مرغ علی‌رغم اختلاف آن دو، شبیه به هم هستند و به وسیله فن تشبیه، ویژگیهای مشترک اشیاء مختلف را به صورت حسی به دست می‌آورد. و شاعر بدوی جاهلی هم برای تشبیه میان دو چیز از حواس خود کمک می‌گرفت بدون اینکه فکر و ذهن خود را در آن دخیل کند یا اینکه فکر و ذهنش بدان صورت مستقلى بدهند. و چیزهایی را که می‌دید با توجه به حواس خود تجزیه و تحلیل می‌کرد و آن دو را به صورت نقلی با هم مقایسه و تشبیه می‌نمود. مثلاً ساق اسب خود را به ساق شتر مرغ یا موهای پرپشت و انبوه معشوق خود را به خوشه خرما تشبیه می‌کرد؛ یعنی اینکه او فقط با نیروی حواس به مقابله و تشابه میان دو شیء می‌پرداخت. و دکتر «ایلیا حاوی» این وصف را چنین تعبیر کرده و می‌گوید:

«فَالْوَصْفُ هُوَ أَهْمُ الْأَسْلُوبِ عِنْدَ الْجَاهِلِيِّ لِأَنَّ عَجْزَهُ عَنِ تَدَاوُلِ الْمَعْنَى جَعَلَهُ يَرِسُّهَا رَسْمًا. إِنَّ التَّعْبِيرَ عَنِ سَاقِ الْفَرَسِ بِالْمَعْنَى وَالْأَفْكَارِ، يَصَعْبُ بَلْ يَسْتَحِيلُ عَلَيْهِ لِذَلِكَ قَابِلَ بَيْنَ هَذِهِ السَّاقِ وَ سَاقِ أُخْرَى فَتَشَابَهَهَا رَاسِمًا الْمَعْنَى الَّذِي فِي ذَهْنِهِ بِصُورَةٍ رَأَاهَا فِي بَصَرِهِ، هُوَ وَصْفٌ نَقْلِيٌّ يَقْتَصِرُهُمُ الشَّاعِرُ فِيهِ عَلَى اِكْتِشَافِ التَّشَابُهِهِ الَّتِي تَشْخِصُ بَيْنَ مَشْهَدَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ.» (فن الرصف و نظره، د. ایلیا حاوی، ص ۸)

در یک دید کلی می‌توان گفت که توصیف انواعی دارد؛ مثل ادبی، تاریخی، علمی، هنری و غیره و دارای تقسیم بندی‌هایی است که متناسب با آن اثر می‌باشد. ولی توصیفی که ما از آن بحث می‌کنیم ادبی است و بر دو نوع می‌باشد؛ یا حسی است که در آن موصوف آن طور که با حواس درک شده، به تصویر کشانده می‌شود و یا اینکه خیالی است و در آن به تشبیه و استعاره تکیه می‌شود و همچنین از لحاظ به

کارگیری قوه تخیل تقسیم می شود به نقلی و وجدانی.

در وصف نقلی آنچه را که از معانی در ذهن شاعر می باشد به همان صورتی که با چشم دیده است به تصویر می کشاند و تشبیه ها و صورت های را کشف می کند که میان دو پدیده مشاهده نموده و مهارتش در کشف آنها به منصفه ظهور می نشیند. دو طرف تشبیه هم مادی و محسوس است یا اینکه در نهایت حالت نفسی شاعر و فکر او با پدیده حسی است، و فکر معنوی را شکل حسی می دهد؛ به خاطر اینکه اشیاء از خلال پدیده های آن برای شاعر قابل فهم می باشد.

اما در وصف وجدانی، به طرف تشبیه مفهوم علمی عام و مفهوم شعری جدید می دهد و آنچه را که با حواس احساس می کند، به درون و ضمیرش انتقال داده، مفهوم جدیدی از زندگی با توجه به پدیده های طبیعی آن به دست می دهد و به مسائل هستی حالتی مرموز و پیچیده می بخشد. شاید به این علت است که جاهلی از آن عاجز است؛ چون قضایا را آنچنان که می بیند به تصویر می کشاند، بدون اینکه در صورت آن دخل و تصرف داشته باشد. ولی شاعر عباسی به ماوراء آن می اندیشد و به اشیاء حالتی انسانی و نفسی می بخشد. مزیت وصف نقلی در دقت و درستی تشبیه های آن و مزیت وصف وجدانی اندیشیدن و فرو رفتن در ذات شاعر و ذات اشیاء می باشد. اولی یعنی مجسم ساختن شکل و ظاهر و دوم تجسم معنی ماوراء آن.

برای مشخص شدن تفاوت میان این دو وصف، نمونه ای از وصف "روضه عنتره" از شاعران جاهلی و اصحاب معلقات و وصف ربیع از "بحتری" از شاعران عصر عباسی ذکر می کنیم. عنتره، روضه را با وصف "عبله" شروع می کند:

و کَأَمَّا نَظَرْتُ بِعَيْنِي شَادِنٍ	رَشَاءٍ مِنَ الْغِزْلَانِ لَيْسَ بِتَوَامٍ
أَوْ رَوْضَةً أَنْفَاءً تَضَمَّنَ نَبْتَهَا	غَيْثٌ قَلِيلٌ الدَّمَنِ لَيْسَ بِمُعَلِّمٍ
جَادَاتٍ عَلَيْهِ كُلُّ بَكْرٍ حُرَّهِ	فَتَرَكْنَ كُلَّ قَرَارِهِ كَالدَّرْهِمِ

سَحَاً وَ تَسْكَابَاً، فَكُلَّ عَشِيهِ
 وَ خَلَا الذَّبَابُ بِهَا فَلَيْسَ بِبَارِحٍ
 هَزَجاً يَحْكُ ذِرَاعَهُ بِذِرَاعِهِ
 تَجْرِي عَلَيْهَا الْمَاءُ لَمْ يَتَصَرَّمِ
 غَرْدَاً، كَفِعْلِ الشَّارِبِ الْمُتَرَنَّمِ
 قَدَحِ الْمُكَبِّ عَلَى الزَّنَادِ الْأَجْدَمِ

(روضه: جای مطمئن که آب جمع شود و در نتیجه نبات و گیاه در آن زیاد شود و این روضه دست نخورده و معروف و مشهور نیست که گله و چوپان به آنجا رفته و در آن اثر بگذارند. بکر حره: ابر سفید اول بهار که هنوز نباریده است. فراره: جای جمع شدن آب و آنرا در صفاء و گردش آن به درهم تشبیه کرد. هزج: صدای سریع. زناده: سنگ آتش زنه)

با دقت در ویژگیهای روضه عنتره می بینیم که همه، واقعی بیان شدند و از آنچه که شاعر می بیند منفعل می شود، با حفظ امانت و راستگویی بدون اینکه دچار احساس شود یا آنرا با خیال در آمیزد و نباید از دقت و درستی و ابتکار او در تشبیه‌ها غافل شد. پس تصویر او کاملاً علمی و واقعی بوده به خصوص آنجائی که به وصف ذباب می پردازد که کاملاً نمایانگر وصف نقلی می باشد.

اما در شعر بحتری:

أَتَاكَ الرَّبِيعُ الطَّلُقُ تَخْتَالُ ضَا حَكَاً
 أَحَلَّ فَا بَدَى لِلْعِيُونِ بَشَاشَةً
 وَرَقَّ نَسِيمُ الرُّوْضِ حَتَّى حَسْبَتُهُ
 مِنَ الْحُسْنِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ
 وَ كَانَ قَدَى لِلْعَيْنِ إِذْ كَانَ مُجْرِمَا
 يَجِيءُ بِأَنْفَاسِ الْأَحْبَبِ نِعْمَا

(طلق: خوشرو و بشاش. أحل: از احرام خارج شد. محرم: داخل در احرام شد. درختان در زمستان محرم هستند و بخاطر نشستن برف بر آنها همه سفید، گویی لباس حج به تن دارند. وقتی بهار بیاید بوسیله برگ و شکوفه‌های مختلف پوشانده می شوند؛ گویی از احرام خارج شده و لباسهای مختلف پوشیدند. و این از مناسک حج استعاره گرفته شده است.)

در اینجا می بینیم او تنها به ناموس طبیعی اشیاء اکتفا نمی کند، بلکه به دنبال ماوراء آن می باشد و حالت نفسی و وجدانی غالب بر شعر او را می بینیم که چگونه او در وصف، به بهار حالت‌های انسانی می دهد؛ می خندد و می گیرد، شادی می کند

و رنج می‌کشد، گویی که انسان کاملی است با حالت‌های گوناگون بشری. شکی نیست که ربیع پدیده‌ای بیش نیست و این حالت‌هایی است که شاعر به آن بخشیده و اگر به این پدیده از دیدگاه یک دانشمند یا با دید شاعر جاهلی می‌نگریست، بهار همان بهار، زهر و شکوفه همان، نسیم همان بدون هیچ تغییری وصف می‌شد و این شعور و احساس است که آنرا از حالت طبیعی و علمی خارج ساخت. پس شعور اولین تحرک وصف وجدانی است و حتماً باید با خیال همراه باشد؛ چرا که آن مجسم‌کننده شعور و بیان آن است. بدون این عنصر غیر ممکن است که بهار خندان و فریبنده باشد.

گاهی به آثاری بر می‌خوریم که آنچنان ماهرانه و استادانه به توصیف زمان، مکان، شخصیت، گل و گیاه و باغ و... پرداخته که گویا همه آن مناظر در مقابل دیدگان انسان به نمایش گذاشته می‌شود و خالق آن خیلی راحت و موفق با خواننده‌اش ارتباط برقرار می‌سازد. و در این میان وصف خوب، آن است که تمام یا بیشتر معانی موصوف خود را در برگرفته؛ طوری که موصوف را جلوی چشم انسان قرار دهد و ابن رشیق معتقد است: «أَبْلَغُ الْوَصْفِ مَا قَلَبَ السَّمْعَ بَصْرًا» (العمده، ابن رشیق

القیروانی. ج ۲. ص ۷۹)

موضوع ادب، چه شعر چه نثر دارای تنوع و گستردگی است و این موضوعات را مورخین در قالب ابواب شعر یا اغراض شعری بر شمردند، حتی قدما هم بر این شیوه عمل کردند؛ ابن رشیق در کتاب عمده و ابوتمام در دیوان حماسه و غیره. ولی اصل در ادب فقط فن وصف است؛ به خاطر اینکه بیان در آن یا توصیف حالت‌های حسی است یا نفسی، و به این خاطر ابن رشیق گفته است:

«مَا الشَّعْرُ إِلَّا أَقْلَهُ رَاجِعٌ إِلَى الْوَصْفِ وَ لِأَسْبِيلِ إِلَى حَصْرِهِ وَ اسْتِقْصَائِهِ وَ هُوَ مُنَاسِبٌ لِلتَّشْبِيهِ وَ مُشْتَمِلٌ عَلَيْهِ وَ لَيْسَ بِهِ وَلَكِنَّهُ كَثِيراً مَا يَأْتِي فِي أَوْعَافِهِ» (ن. م. ص ۲۷۸)

و علت تجزیه این تسمیه به خاطر گستردگی مدلول وصف و شمول آن بر هر

چیزی می باشد و نقاد وصف مردم زنده را مدح و هجا، وصف مردگان را رثا، وصف زنان را غزل نامیده و به دو قسمت تقسیم کردند؛ آنچه را که مربوط به وصف ظاهری اعضای بدن زن و زیبایی او می باشد، غزل و آنچه را که مربوط به حالات نفسانی و روانی از قبیل شکوه از فراق، اشتیاق، دیدار و غیره می باشد را نسیب نامیدند؛ اگر چه برخی از ناقدان و مؤرخان ادب غزل و تشبیب و نسیب را به یک معنی گرفتند. (ن.م. ص ۱۱۱) وصف خمر را خمریات، وصف صید را طردیات، وصف گل و باغ و بستان و پرندگان را زهریات نامیدند. (تاریخ الادب العربی، عمر فروخ. ج ۱. ص ۴۹)

نمونه‌هایی از زهریات عصر جاهلی و اموی و عباسی و مقایسه آنها

طبیعت با زیباییها و جاذبه هایش در هر عصری تمامی انسانها را به واکنشهای زیبایی شناختی واداشته و جلوه‌های آن به عنوان عنصری تصویر ساز در شعر شاعران غالباً نقش داشته است. اما برخورد آنها با طبیعت به صورتهای مختلف ابراز می شود؛ برخی به عنوان عنصری یاری کننده در خلق تصویرهای شعری به آن نقش ثانوی می دهند و برخی آنرا جزء تفکیک‌ناپذیر اشعارشان می دانند. نه عنصری تزئینی. و طبیعت حضوری فعال و مستقیم در اشعار آنها دارد و حضور مداوم طبیعت در اشعار آنها از شاخصه‌های شعری شان می باشد. این دسته از شاعران با چنین احساسی و با ذوق و موهبت شعری خداوندی و شیفتگی به طبیعت و تصویرگری آن بی نظیر هستند و نه تنها به انواع پدیده‌های آن توجه دارند و از جلوه‌های آن به هیجان می آیند، بلکه طبیعت را در همه احوال آن احساس می کنند. و این اصالت تجربه و ذوق خداوندی و انس با طبیعت سبب شده که به شناخت و کشف زیباییهای آن نایل شوند و همه را در پرده شعر نقش کنند، و مصداق سخن "جان در ایدن (The image of nature Jahn Dryden: The) منتقد معروف انگلیسی باشند که اعتقاد دارد شعر تصویر طبیعت است و چنین

می‌اندیشد که به عنوان نخستین قاعده مسلم شعر خوب باید با طبیعت به معنی عام آن در ارتباط باشد.

و این شاعران ناتورالیست که شعرشان تابلویی دقیق و گویا از همه اجزای طبیعت به دست می‌دهد، در پرتو دقت، مشاهده و هنر توصیف با خلق تصویرهای تازه اما حسی و عینی چنان قدرت ابداع به خرج می‌دهند، مثل این است که انسان به کشف و شناخت مجدد طبیعت می‌رسد. و گویا ضربان دل و تموج تارهای احساسشان با تپش طبیعت هماهنگ است. و وصف شعری شان کامل، بدیع و عالی است و چشم و خیال و زبانشان با هم همکاری فوق العاده دارند.

اما با دیدی دقیق در دیوان‌های شاعران در زمینه زهریات در دوره‌های مختلف تفاوتها و شباهتهایی میان آنها به چشم می‌آید و وصف آنها دارای خصوصیتها و مزیت‌هایی است، که با ذکر نمونه‌هایی از اشعار آنها به این ویژگیها اشاره می‌کنیم.

امرو القیس از شاعران جاهلی و اصحاب معلقات در وصف عنیزه می‌گوید:

إذا التفتت نحوی تَضَوُّعَ ریحها نسیمُ الصِّبا جاءت بِریا القرتفلِ
و فرع یزینُ الّمتن أسود فاحم أثیث کفینو النخلة المتعکلِ

(دیوان ص ۱۱۵؛ تَضَوُّع: منتشر شد. أثیث: انبوه. فنو: خوشه خرما. متعکل: فرورفتن در یکدیگر به خاطر انبوهی)

در اینجا بوی خوشی را که از تحرک معشوقه بر می‌خیزد، تشبیه کرده است به بوی خوش و معطر گل میخک و همچنین کثرت و انبوهی موی پر پشت معشوقه را به خوشه‌های درهم رفته خرما تشبیه کرده است.

و از اوست:

فلما تنازعنا الحدیثَ و آسمحت هَصرتُ بغُصنِ ذی شماریخِ مِیالِ

(ن. م. ص ۱۲۵، آسمحت: نرم و مطیع شد. هَصرتُ: کشید. شماریخ: شاخه نرم)

که در اینجا بدن لطیف و با انعطاف معشوقه را به شاخه‌ای نرم و لطیف تشبیه کرده و "غُصنِ ذی شماریخ" را از بدن لطیف او استعاره گرفته است.

و یا نابغه ذبیانی در توصیف انگشت معشوقه گوید:

سَقَطِ النَّصِيفِ، وَلَمْ تُرِدِ اسْقَاطَهُ فَتَتَا وَلْتَهُ وَ اتَّقْتَنَا بِاليدِ
بِمُخَضَّبِ رِخِصٍ، كَأَنَّ بَنَانَهُ عَنَمٌ، يَكَادُ مِنَ اللِّطَافَةِ يُعَقَّدُ

(دیوان نابغه ص ۱۰۷، نصیف: پوشش. انفت: با دست گرفت و حفظ کرد. عنم: درختی با شاخه های نرم و

لطیف)

و یا اینکه زهیر گوید:

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَل تَرَى مِنْ ظَعَائِنِ

كَمَا زَالَ فِي الصُّبْحِ، الْأَشَاءُ الْخَوَامِلِ؟

نَشْرُونَ مِنَ الدَّهْنَاءِ، يَقْطَعْنَ وَسْطَهَا

شَقَائِقُ رَمْلِ، بَيْنَهُنَّ خَمَائِلُ.

(دیوان. ص ۹۸. أشاء: ج أشاة. نخل کوچک. حوامل ج حامله: نخل پر بار. نَشْرُونَ: ظاهر شدند دهناء: زمین)

که در اینجا شاعر تمایل زنان در هودجها و کجاوه ها را به تمایل نخلهای کوچک
پرمیوه و ظهور آن در صبح هنگام در زمین غلیظ و شنزار تشبیه نموده است.

و جمیل بئینه در توصیف دندان معشوقه گوید:

بِثَغْرِ قَدْ سَقِينِ الْمِسْكِ مِنْهُ مَسَاوِيكَ الْبِشَامِ وَمِنْ غُرُوبِ
و مِنْ مَجْرَى غَوَارِبِ أَقْحَوَانٍ شَتِيَتِ النَّبْتِ، فِي عَامِ خَصِيْبِ

(دیوان ص ۱۳۱، بشام: درختی با بوی خوش از چوبهای آن مسواک درست می شود. اقحوان گیاهی با شکره های

سفید رنگ)

در اینجا شاعر دندانهای سفید و دور از هم و با فاصله در دهان پر آب را به گیاه و
شکوفه پراکنده و سفید اقحوان در سالی خوب که در نهایت زیبایی و لطافت گل و
شکوفه می باشد، تشبیه کرده است. و اینک چند نمونه از شعر شاعران عصر عباسی
ذکر می نمائیم سپس به مقایسه آنها می پردازیم:

قصیده ای از ابن الرومی تحت عنوان "المرأة روضة" در مدح اسماعیل بن بلبل،

وزیر معتضد که آنرا با غزل شروع کرده و زن را با اسلوبی مبتکر با باغها و چمنزارها توصیف کرده که بسیار زیبا و جالب می باشد.

أجنت لك الوجدَ أغصان و كُتبانُ ؛	فیهنَّ نواعانٍ: تَفَّاحٌ و رَمَّانٌ
و فوق ذینیکَ اعنابٌ مُهدَّله	سودّ، لَهْنٌ من الظلماء ألوانُ
و تحتَ هاتیکَ عُنابٌ، تلوح به	أطرافهنَّ، قلوبُ القومِ قنوانُ ؛
عُصونُ بانٍ علیها، الدهر، فاکهه	و ما الفواکه مما یحملُ البانُ
و نرجسُ بات ساری الطلّ یضربه،	و أقحوانٌ منیرُ النور، ریانُ ؛
ألفن من کل شیءٍ طیب حسنٍ	فهنَّ فاکهه شتی، و ریحانُ ؛
تلك الغصونُ اللواتی فی أکمتها	نعم و بوُس و أفراحٌ و أحزانُ
و لا یدُ من علی عهدٍ لمُعتقدٍ	أتی! و هُنَّ، کما یُشبهنَّ، بُستانُ
یمیلُ طوراً بحملٍ، ثم یُعدمه	و یکتسی ثم یلفی و هو عریانُ
حالا فحالا! کذا النّسوانُ، قاطبیه	نواکتُ دینهنَّ، الدهر، أدیانُ

(دیوان ج ۳ ص ۳۹۶ کسان ج کثیب: تبه شن. مهدل: آویزان. فنوان ج فنر شاخه نخل. اکمه: ج کم پوشش شکوفه

گل. دین: عادت آنها بر عهد در پیمان نثات ندارند)

در این قصیده می بینیم که شاعر چقدر زیبا به توصیف اعضای بدن زن پرداخته و از پدیده های زیبای طبیعت استعاره گرفته و آنها را تشبیه نموده است. در ابیات اول و دوم و سوم به توصیف قد، و ردف، خدّ، صدر و شعر پرداخته و برای آنها غصن، کثیب، تفاح، رمان و اعناب سوداء آویزان را استعاره گرفته است، سپس قلوب مردم را به عُناب تشبیه نموده است.

سپس در ابیات بعدی به توصیف عین و اسنان پرداخته و نرجس و اقحوان را برای توصیف آن، استعاره گرفته است. و بیان نموده است که اینها از میوه های مختلف و ریحان و از بهترین چیزها ترکیب شده اند. همانطور که این گلها و شکوفه ها و میوه ها همیشه در یک حالت نیستند، همچنین زن عهد شکن بوده و بر یک عهد

استوار نمی‌باشد. و این حالت‌ها و ویژگی‌های ظاهری و نفسانی زن را، بسیار زیبا از حالت‌های مختلف انواع گلها و شکوفه‌ها و میوه‌ها به استعاره گرفته و آنرا تشبیه نموده است.

و این معتز هم توجه خاصی به طبیعت با صورتهای مختلف آن داشته، به خصوص شیفتگی و توجه زیاد او به ریاض جالب توجه است، می‌گوید:

أَمَا نَزَى الْأَرْضَ قَدْ أَعْطَتْكَ زَهْرَتَهَا
فَلِلسَّمَاءِ بَكَاءٌ مِنْ حَدَائِقِهَا
مُخَضَّرَةٌ وَاکْتَسَى بِالنُّورِ عَارِيهَا
وَلِلرِّيَاضِ ابْتِسَامٌ مِنْ نَوَاحِيهَا

(دبران ص ۴۷۱)

و این صورتی زیبا و تابلویی جذاب از زمین است که سبزی بهار، آن را پوشانده است و در آن به صنعت بدیعی هم توجه داشت؛ طوری که میان بکاء السماء و ابتسام الزهر طباق وجود دارد.

و در بیان معانی هم مستقیماً آنها را به کار نمی‌گیرد؛ بلکه در آن نوآوری می‌کند. مثلاً نمی‌گوید: که ابر باران می‌بارد، بلکه می‌گوید آن می‌گرید و یا اینکه گل می‌خندد، نه اینکه شکوفا و غنچه‌اش باز می‌شود. و از خیالی عمیق و قدرتی سرکش در ابداع صورتهای برخوردار بوده و از موزه پهناور طبیعت موضوعاتش را از گل و گیاه و باغ و گلزار و غیره می‌گیرد. و از اوست:

رَوْضَةٌ مِنْ قَرْقَفٍ أَنْهَارُهَا
لَا تَلْمُ أَغْصَانُهَا إِنْ رَقَصَتْ
وَغِنَاءُ الْوَرَقِ فِيهَا فِي ارْتِفَاعِ
فَهِيَ مَا بَيْنَ شَرَابٍ وَ سَمَاعِ

(دبران ص ۳۱۳. قرقف: شراب)

در اینجا شاعر آبهای زلال و صاف و نهرها را در باغها به شراب تشبیه نموده و حرکت و تکان خوردن شاخه‌ها و صدای برگها را به رقصیدن و آواز خواندن تشبیه کرده است که از شراب روده‌ها مست شده‌اند و در رقص و سماع هستند. و این ابیات "متنبی":

انَّ القْرِیضَ شَجَّ بِعِطْفَى عَائِدٌ
و ذُكِّی رَائِحَةَ الرِّیاضِ كَلَامُهَا
جُهْدُ الْمُقْلِ فَكَيْفَ يَا بِنِ كَرِيمَةٍ
من أن يكونَ سِوَاءَكَ الْمَمْدُوحُ
تَبْغِي الثَّنَاءَ عَلَى الْحَيَا فَتُفَوِّحُ
تُوْلِيهِ خَيْرًا وَاللِّسَانَ فَصِيحُ

(دیوان ص ۶۹، عطف: جانب، تفریح: منتشر می شود، حیا: باران، مقل: فغیر)

و این ابیات از «روضیات صنوبری» که اوج شکوفایی و زیبایی وصف طبیعت و زهریات با آن در اذهان تداعی می شود.

یاریم قومی الان و یحک فانظری
کانت محاسن و جهها محجوبه
ورد بدا یحکی الخدود و نرجس
و نبات باقلاء یسبه نوره
و السرو تحسبه العیون غوانیا
فکان احداهن من نفع الصبا
لو کنت املک للریاض صیانه
ماللربی قد اظهرت اعجابها
فالان قد کشف الربیع حجابها
یحکی العیون اذرات احبابها
بلق الحمام مشیلة اذنانها
قد شمّرت عن سوقها اثوابها
خود تلاعب موهنا اترابها
یوما لما و طئی اللثام ترابها

(دیوان ص ۴۵۴، بلق: سفیدی و سیاهی، حمام: طوق داران مثل کبوتر، فاخنه، قمری، مشیله: بالابرنده، اذنان ج

دنب دم نفع: وزش، اتراب ج ترب: همسال)

و همچنین از اوست:

مالدهر الا الربیع المستنیر اذا
فالارض یاقوته و الجول لؤلؤة
تظل تنشر فیہ السحب لؤلؤها
اذا الهزاران فیہ صووتا فهما السر
أتی الربیع أتاك النور و النور
و النبت فیروزج و الماء بلور
فالارض ضاحكة و الطیر مسرور
نای و النای بل عود و طنبور

(ن. م. ص ۴۲، نور: شکره، فیروزج: سنگ با ارزش سبز رنگ، سرنای و نای از سازها هستند).

در این ابیات هم شاعر به وصف زیبایی زمین و فضا در بهار می پردازد و تشبیه های زیبایی می آورد، که تمامی پرندگان و گلها و شکوفه ها با دیدن این همه

زیبایی شروع به آواز خوانی و خوشحالی می‌کنند. تشبیه ارض به یاقوت، جو به لؤلؤ، نبت به فیروز ج. ماء به بلور و صدای هزاران و عندلیبان به سرنای و نای و همچنین عود و طنبور از تشبیه‌های لطیفی است که شاعر در این قصیده به کار گرفته است.

پس می‌بینیم که صنوبری در توصیف طبیعت فوق العاده چیره دست و ماهر و شاعری دقیق، لطیف و نکته‌سنج می‌باشد و الفاظ و معانی شعری او با توجه به الهام از طبیعت، شیرین و گوارا، منسجم و زیبا می‌باشد و به خاطر این زیبایی به او لقب حبیب الأصغر، حبیب ابو تمام طائی، داده‌اند. (تاریخ الأدب العربی، عمر فروخ. ج ۲ ص ۴۹۶) همانطور که در این نمونه‌ها و وصف "روضه عنتره" دیدیم، شعر جاهلی پراست از تشبیه‌ها؛ چون طبیعت آن از وصف وجدانی ناتوان است و آن بیش از اسلوبهای تعبیری دیگر به چشم می‌آید، چون به واقعیت نزدیکتر است. و خیال جاهلی با واقعیت همراه است، آنرا بزرگ می‌کند و گسترش می‌دهد و از اینکه مافوق آن باشد و در واقعیت جدید نوآوری کند، ناتوان است.

شاعر جاهلی در توصیف اطراف خود بی‌پیرایه و بی‌تکلف است؛ گرچه وصف هدف نهائی او نبوده است، بلکه به آن تمسک می‌جوید، تا دلیلی بر ادعاهایش یا وسیله‌ای برای رسیدن به آرزوهایش و برانگیختن احساس و عاطفه باشد. و به خاطر همین سادگی افکار و بی‌تکلفی، تصویرهای او دور از ذهن و اغراق‌آمیز نیست و در رسیدن به معانی عمیق خود را خسته نمی‌کند؛ چون با گزاره و مبالغه آشنا نیست و از حد اعتدال پا فراتر نمی‌گذارد. و شاید علت این امر همانطور که "شوقی ضیف" (تاریخ ادبی عرب، شرفی ضیف، مترجم فراگرلو ص ۲۳۹) اعتقاد دارد؛ او نمی‌خواهد اراده خود را بر احساسات و اشیاء تحمیل کند و با امانت به ضبط و نقل صور حقیقی آن مبادرت ورزد؛ بی‌هیچ تعدیلی که لازمه تماس با جوهر حقایق است. به همین دلیل شعر جاهلی سند معتبری برای شناخت زندگی و محیط شاعر

جاهلی است و قدما هم این نکته را دریافتند و هر جا از عادات و گونه‌های زندگی جاهلی سخن در میان است، از شعر شاهد می‌آورند و شاعران جاهلی به خاطر واقع‌گرایی همیشه تسلیم واقعیت هستند و عنان تخیل و تأثر خود را در قبال آن محکم به دست می‌گیرند و از اینجاست که مضمون‌های آنها در نهایت روشنگری محدود است، طوری که از خیلی جهات ثابت و تغییرناپذیر به نظر می‌آید.

و همانطور که مشاهده شد، در زمینه زهریات، افق دید و گستره خیال آنها تا جایی مجال می‌یابد که در ارتباط با زندگی آنها به صورت مستقیم یا غیر مستقیم باشد و یا نهایتاً عضوی از اعضای محبوبه و یا اسب و شتر را به آن تشبیه کنند. و همانطور که "حناالفاخوری" (تاریخ الادب العربی، ص ۶۴) معتقد است: صور خیال به تصور نزدیک و آنرا از بارزترین محسوسات می‌گیرند و به تشبیهاتی تکیه می‌کنند که وجه شبه واضح و استعاره‌ای که مستعارمنه به مستعارله نزدیک باشد و افکار در شعر آنها یک سری تشبیهات نزدیک و پشت سر هم می‌باشد.

در شعر اموی هم علی‌رغم اختلاف فاحش با عصر جاهلی در تمامی مسائل و زندگی شهرنشینی می‌بینیم که شاعر از تمدن جدید چشم پوشیده و ذهنش را متوجه محیط بیابانی جاهلی ساخته و از اطلال و دمن، صحرا و حیوانات بیابانی سخن می‌گوید. و وصف اموی هم در زمینه باغ‌ها، بستان‌ها و شکوفه‌ها همان معانی و صور قدیمی را به خاطر می‌آورد و از طبیعت شهرنشینی و تمدن با اوصافی که در شعر عباسی سراغ داریم چیزی به چشم نمی‌خورد. و از لحاظ صور خیال و زبان شعری، همان خصوصیت و خشونت بدوی را داراست؛ چون اکثر شاعران خود اهل بادیه بوده و با همان طرز تفکر و خیال پرورش یافتند و دولت اموی هم به بدوات تمایل داشته و مناقب جاهلی را بزرگ می‌شمرد. و اگر احیاناً در الفاظ و معانی تغییرات جزئی مشاهده می‌شود و لطیفتر به نظر می‌آید و از کلام وحشی و نامأنوس تقریباً به دور است، به خاطر تأثیر قرآن و احادیث می‌باشد که آنرا نجات

داده است.

اما در عصر عباسی از این همه سادگی در بیان صور خیال و بدیع خبری نیست، بلکه از مهمترین ویژگیهای وصف طبیعت، پیچیدگی و تعقید است که شاعر معانی ساده و صورتهای آسان و نزدیک به ذهن را گرفته و آنرا به خاطر تأثیر از محیط رنگ و لعاب می دهد و به صورتهای جدید عرضه می کند.

در این دوره خیال نیرویی سرکوب شده نیست و تشبیه از آفتهایش که همان وضوح و تفسیر است و از خود آن متولد می شود، به دور است و شعور، مقید و محدود نیست و احساس شاعر در آسمان خیال به پرواز در می آید. و همچنین شاعر میان طبیعت و حالات انسانی رابطه ایجاد کرد که وصف طبیعت را لطیف و زیبا و هنرمندانه ساخت که نمایانگر اوج ارتباط شاعر عباسی با طبیعت اطراف می باشد و باعث به وجود آمدن تمدن جدیدی با حالات انسانی می باشد که در شعر شاعرانی چون: ابن معتر، بحتری، ابن رومی، گشاجم، صنوبری و غیره به چشم می خورد.

نتیجه :

اما مواردی را که در این زمینه و از لابلاي اشعار شاعران قابل تأمل است و نمایانگر اوج شکوفایی زهریات در این دوره است، می توان چنین برشمرد:

- وصف گل و شکوفه و باغ و سبزه و غیره در خمريات، که شاعران ترجیح می دادند در زیر درختان باغ، میان انواع گلها با نغمه پرندگان می بنوشند و آنرا توصیف کنند.

- نهادن تاج گل بر سر یا شاخه ای گل بر پشت گوش و گل افشانی زمین میکده و برپایی محلهای عمومی میگساری در باغها و برپایی دکانهای شراب فروشی در گوشه ای از باغ و لذت بردن از آن در میان گلها و شکوفه های رنگارنگ در کنار کنیزان

رقاصه خوش آواز.

- خارج شدن مردم در اعیاد و تعطیلی‌ها به سوی باغها و گردشگاههای سرسبز و خرم.

- هدیه دادن گل و ریحان به یکدیگر که معنی تحیت و سلام را هم داشت. به خصوص سیب که معشوق جای دندان خود را با گاز زدن و خوشبو کردن آن با انواع عطرها و نوشتن بیت شعری که حاکی از شدت عشق او بود، برای عاشق می‌فرستاد.

- توجه زیاد شاعران به اثمار و میوه‌ها هم قابل ذکر است. اگر گل و شکوفه منبع وحی و الهام هستند. میوه‌ها هم بر شاخه‌ها آویزان و منظره زیبایی به وجود می‌آورند که خیال شاعر را به بازی می‌گیرند. مثل پرتقال، نارنج، لیمو و غیره.

- کثرت تألیفات و رساله‌ها در انواع گلها و مناظره بین انواع گلها علاوه بر شعر. از قبیل: الزهر و الرياض، ابن معتز. النبات و الشجر، ابن سکیت. کتاب الشجر، ابن خالویه. الزاهر فی الأنوار و الزهر، و شاء و رساله فی فضل الورد علی النسرین، ابن لنکک و غیره.

- به وجود آمدن صنعت عطریات و گلاب و عرق‌گیری از گل سرخ، بنفشه، نرگس، سوسن، زعفران و غیره.

- توصیف اعضای بدن معشوقه به حالت‌های مختلف انواع گلها.

- ایجاد باغچه یا باغ پر از گل و گیاه و رواج عادت باغچه‌سازی و از مهمترین گلها در آن: گل سرخ، لاله، سوسن، بنفشه، یاسمن، خیری و لاله عباسی.

این همه نشان دهنده عمق دقت و عنایت اشخاص به خصوص شاعران در قرن سوم و چهارم به طبیعت است که فن زهریات را در این عصر به اوج شکوفایی رسانده و خیال و روح آنها از طبیعت با وصف گل و شکوفه و باغ چمنزار تغذیه می‌شد و این فن زیربنای کار متأخرین قرار گرفت.

تشکر و قدرانی:

حمد و سپاس خدایی را سزااست که آفریدگار جهان و جهانیان است. خداوندی که آفریننده انسان است و او را در زمین خلیفه خود قرار داده و ابزار رشد و کمال و دست یابی به رحمت و اسعه و بی کران خویش، یعنی قلم را در اختیار او گذاشته تا مسیر معرفت و کمال را بپیماید و شکر و سپاس او به جای آورد.

و تشکر و قدردانی می‌کنم از استادان عزیز و اسوه‌های علم و معرفت که هر کدام به نوبه خود از افتخارات علمی و فرهنگی و مایه مباحثات میهن عزیز اسلامی می‌باشند.

با توجه و عنایت به: " هر چه دارم همه آموزه استاد من است "، تشکر و قدردانی می‌کنم از اساتید بزرگوار:

استاد دکتر سید ابراهیم دیباجی در این موضوع که عنوان پایان نامه دکتری بنده بوده، استاد راهنما بودند.

استاد دکتر فیروز حریرچی، استاد مشاور، و اساتید بزرگوار؛ استاد دکتر امیر محمود انوار و استاد دکتر محمود شکیب و غیره، که در طول مدت تحصیل مطالب زیادی از محضر ایشان فرا گرفتم. و همچنین از کارکنان زحمتکش کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و از مدیر مسؤول، سردبیر و اعضای هیأت تحریریه و کارکنان زحمتکش و دلسوز مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، توفیق بی کران الهی را برای تمامی آنان خواهانم، من الله التوفیق و علیه التکلان.

منابع:

۱- ابن الرومی، دیوان، شرح احمد حسن بسج، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ هـ/

۱۹۸۴ م.

- ٢- ابن رشيق القيرواني، العمدة في محاسن الشعر و آدابه و نقده، تحقيق و حواشي: محمد محي الدين، دار الجيل، بيروت، الطبعة الخامسة ١٤٠١ هـ / ١٩٨١ م.
- ٣- ابن المعتز، ديوان، دار صادر، بيروت ١٣٨١ هـ / ١٩٦١ م.
- ٤- ايليا الحاوي، فن الوصف و تطوره في الشعر العربي، دارالكتاب اللبناني، المطبعة الثانية ١٩٨٧ م.
- ٥- البحتري، ديوان، شرح يوسف الشيخ محمد، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧ م.
- ٦- جميل بثينه، ديوان، شرح و تقديم مهدي محمد ناصر الدين، دار الكتب العلمية الطبعة الثانية ١٤١٣ هـ / ١٩٩٣ م.
- ٧- حنا الفاخوري، تاريخ الأدب العربي.
- ٨- زهير بن أبي سلمى، ديوان، شرح و تقديم علي حسن فاعور، دارالكتب العلمية، بيروت الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م.
- ٩- شوقي ضيف، تاريخ ادبي عرب، العصر الجاهلي، مترجم عليرضا ذكاوتي قراگزلو، انتشارات امير كبير، تهران ١٣٦٤ هـ.
- ١٠- الصنوبري، ديوان، حققه احسان عباس، دار الثقافة، بيروت، ١٩٧٠ م.
- ١١- عمر فروخ، تاريخ الأدب العربي، دارالعلم، الطبعة السادسة ١٩٩٢ م.
- ١٢- المتنبي، ديوان، دار صادر، بيروت، الطبعة الثانية عشره ١٤١٨ هـ / ١٩٩٨ م.
- ١٣- النابغه الذبياني، ديوان، شرح و تقديم عباس عبد الساتر، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الثانية ١٤١٦ هـ / ١٩٩٦ م.